

• دریافت ۹۳/۰۶/۰۸

• تأیید ۹۴/۰۴/۲۱

نویافته‌هایی از هشت شاعر کازرونی

دکتر سید محمد منصور طباطبایی*

عبدالرسول فروتن**

چکیده

در این مقاله با استفاده از برخی نسخه‌های خطی - جنگ‌ها و تذکره‌هایی که به طبع نرسیده‌اند - احوال و اشعار هشت شاعر گمنام شهر تاریخی کازرون در فارس را معرفی و بررسی می‌کنیم. تعدادی از این شاعران تاکنون معرفی نشده‌اند و تعدادی دیگر نیز ابیات اندکی از آنان در دست بوده و یا اصلاً شعری از آنان ارائه نشده که در اینجا به تکمیل این موارد پرداختیم. همچنین یکی از این شعرا (جمالاً) به اشتباه سه شخصیت فرض شده بود که در این جستار با استفاده از نسخه‌های خطی پی می‌بریم که این سه تن، یک نفر بیش نیست.

هشت شاعر مورد بحث در این نوشتار عبارتند از: ارشد (قرن نهم و دهم هجری)، جمالاً (قرن دهم و یازدهم)، رفعت (پیش از قرن دوازدهم)، شیخ‌الحکماء (متوفی ۱۳۳۴ق)، نویهار (قرن سیزدهم و اوایل چهاردهم)، جنونی کرایبی (وفات در ۱۰۹۴ق)، جعفری (پیش از قرن دوازدهم) و خطیب کازرونی (قرن نهم).

کلید واژه‌ها:

شاعران کازرونی، اشعار نویافته، شاعران گمنام، جنگ، تذکره.

مقدمه

تدوین جامع و علمی تاریخ ادبیات ایران بدون دستیابی به شرح حال و آثار دانشمندان، شاعران و نویسندگان تمام حوزه‌های جغرافیایی تحت نفوذ زبان و ادب فارسی ناممکن است. برای این منظور ابتدا باید به صورت تخصصی و ریزبینانه تمام اعلام و آثار ادبی هر یک از این حوزه‌های جغرافیایی را جمع‌آوری و بررسی کرد و پس از آن اقدام به تنظیم و تبویب این گردآوری‌ها نمود. فارس از جمله مناطقی است که بویژه از قرن هفتم هجری به بعد، از مهمترین مهدهای پرورش ادب فارسی بوده و شاعران و بزرگان بسیاری را به خود دیده است. گرچه اکثر این شعرا گمنام مانده‌اند و تنها در برخی از نسخه‌های خطی می‌توان اطلاع و یا ابیاتی از آنان یافت. کازرون، از شهرهای تاریخی سرزمین فارس نیز زادگاه بسیاری از شاعران، متصوفه و ادبا بوده است. به شیخ ابواسحق کازرونی (۳۵۲-۴۲۶ق) عارف و بنیانگذار طریقه مرشدیه ابیاتی به لهجه کازرونی در وزن هجایی و همچنین اشعاری عربی نسبت داده‌اند. (نک: محمود بن عثمان، ۱۳۵۸: ۱۳۸ و ۳۶۵-۳۷۴) اما از شاعران قدیم کازرون که به فارسی شعر سروده‌اند، باید کسانی چون حمید کازرونی، شاعر قبل از قرن هفتم (نک: رازی، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۸۰) و بعضی شاعران قرن هفتم مانند: شیخ زکی‌الدین کازرونی (نک: جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۴۴۸-۴۴۹) را نام برد. بالطبع پس از این افراد، شاعران و ادیبان مشهور و یا گمنام دیگری از منطقه کازرون برآمده‌اند - همچون شیخ امین‌الدین بلیانی، علامه جلال‌الدین دوانی و غیره - که البته حتی اشاره به نام آنان از حوصله این مقال بیرون است.

در این پژوهش به اشعار نویافته از هشت شاعر کازرونی که میان قرون نهم تا چهاردهم هجری می‌زیسته‌اند و همچنین روشن کردن گوشه‌هایی از زندگانی آنان می‌پردازیم. این اطلاعات و اشعار برای نخستین بار و براساس نسخه‌های خطی - جنگ‌ها و تذکره‌ها - ارائه می‌شوند. البته در ابتدای معرفی هر شاعر، به اختصار، تمام آگاهی‌های پیشین ما از زندگی و اشعار آنان آمده است. ناگفته نماند در برخی موارد که بیش از یک نسخه از منبع خطی در اختیار داشته‌ایم، به نوعی متن را تصحیح کرده و صرفاً اختلافات مهم (جز مواردی چون افتادگی‌های نسخه و...) را ضبط نموده‌ایم.

۱) ارشد کازرونی

ارشد کازرونی از شاعران قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است. منابع در دسترس، اطلاعات

چندانی از زندگی وی ارائه نمی‌دهند؛ جز اینکه به کمالات صوری و معنوی آراسته بود (امین‌احمد رازی، ۱۳۷۸: ۲۶۷؛ آذر، ۱۳۸۸: ۳۳۱؛ داور، ۱۳۷۱: ۵۴؛ آفتاب‌رای، ۱۳۹۶: ۵۱/۱؛ حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۶۰۹؛ خوشگو، ۱۳۸۹: ۸۳) و برادری داشت با نام «رشید» که او هم شعر می‌گفت (آذر: همان‌جا؛ آفتاب‌رای، ۱۳۹۶: ۲۶۱/۱). از آنجا که این رشید در سال ۹۲۰ق در گذشته (صبا، ۱۳۴۳: ۲۹۴)، ارشد نیز احتمالاً در قرن نهم و اوایل قرن دهم می‌زیسته است. تخلص او «ارشدی» هم آورده شده و وی را شیرازی هم دانسته‌اند (نک: صبا: همان‌جا؛ خوشگو: همان‌جا) که باید به علت اقامت وی در این شهر بوده باشد. در تذکره *مجالس النفاثس* (میرعلیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۴۰۰) از شاعری به نام ارشد شیرازی نام برده شده که در قرن نهم می‌زیسته و اکثر اشعارش در مدح سید شریف بوده است. به احتمال قریب به یقین، این شاعر همان ارشد کازرونی است.^۱

در تذکره‌ها و دیگر منابع تاریخی تنها پنج بیت از ارشد کازرونی دیده می‌شود^۲ که جهت رعایت اختصار از نقل آنها خودداری می‌کنیم (نک: امین‌احمد رازی، ۱۳۷۸: همان‌جا؛ آذر: همان‌جا؛ سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۶۲؛ حقایق‌نگار: همان‌جا؛ خوشگو، ۱۳۸۹: ۸۴؛ فسایی، ۱۳۸۸: ۱۴۴۵؛ میرعلیشیر نوایی: همان‌جا). اما در جنگ ۳۲۵۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ص ۵۷۶ - ۵۷۹) به چهل بیت ارزشمند او دست یافتیم:

سواره می‌شد و در چشمم آب حسرت گشت به دیده‌آه که گردی ز راه یار نماند

خطش نداد امانم بگو به مفتی شهر که بهر فتوی قتلیم تو هم قلم بردار
حواله کن دم کشتن دو بوسه زان دهنم بگو به‌ناز که زاد ره عدم بردار

داند اهل فهم که هست از قصور عقل هر کس که در حضور تو از حور دم زند

گویدم رو چاک دل بردوز و پس فارغ نشین چاک دل آن شوخ پندارد که چاک دامن است

هر کسی در گوشه‌ای با ماه خود در عیش و من می‌کنم سینه به ناخن بی هلال‌بروی خویش

مرا گفתי زبان درکش، میر پیش کسان نامم
اگر سنگش زنی صد ره، نباشد میل پروازش
چه گویم چون نیاید بر زبانم غیر نام تو؟
هر آن مرغی که بنشیند دمی بر طرف بام تو
برو زاهد! خدا را سبحة صددانه پنهان کن
که مرغ زیرک «ارشد» نمی‌افتد به دام تو

چون است بی‌وفایی خوبان به قدر حسن زان بی‌وفاتر از همه جانانه من است

بس که می‌گیریم ز داغ دوریت ای آفتاب
گردهام بسیار شبها خواب در پهلوی تو
گر بیایی مرده‌ای یابی مرا بر روی آب
وہ که اکنون آن چنان شبها نمی‌بینم به خواب
بیش از این رخسار چون خورشید خود از من متاب
ای بهشت عاشقان! تا کی کشد «ارشد» عذاب؟
دوزخی دارم درون دل ز داغ هجر تو

اول مرا مقام ملک بود آرزو اکنون فرشته رشک برد بر مقام ما

زاهد به فکر طوبی، من در خیال آنم
«ارشد» حرام‌خوار است، آب حرام جوید
کامروز چون بینم نازک‌نهاد خود را
ضایع مساز ای شیخ! نان حلال خود را

دردسر افزون می‌کند آواز چنگ و نی مرا
مجنون عشقم، بس بود بانگ سگان حی مرا

دل داغ‌دار عاشق، شد غرق خون چو لاله
نکنم هوای طاعت، مگر آن زمان که آن بت
ندهی به باد دیگر سر زلف عنبرین را
گذر آورد به مسجد که برد ز خلق دین را

عرق به خاک میفشان و چهره پاک مکن
خدا را که به رویم فرو میا ای اشک
مریز آب حیات و مرا هلاک مکن
ز چهره خاک ره آن سوار پاک مکن
به روز واقع‌ام ای رفیق! بهر خدا
چو کوی دوست میابی مرا به خاک مکن

چو از دلت غم جانان نمی‌رود «ارشد» به هرزه آه مکش، سینه چاک‌چاک مکن

نیست غایب نفسی از نظرم صورت دوست زانکه هر نقش که آید به نظر، صورت اوست

گفتی روم که از غم هجرم شوی هلاک باز آ که آنچه خواست دلت آن چنان شده

برسم من به یار خود روزی بکند عشق کار خود روزی

از بلندی بخت، قد تو را بکشم در کنار خود روزی

نازک‌تر است خاطر رندان ز برگ گل زاهد به بر گرفته دلی سخت‌تر ز سنگ

آتش به عالم می‌زنم هر شب من از سودای دل دل را چه پیش آمد دگر، ای وای دل، ای وای دل!

دل بردی از من ای پری، وز بیدلی دیوانه‌ام سنگی حوالت کن به من، تا آن نهم بر جای دل

در کوی آن خونخوار، من بس کز پی دل می‌روم خواهم نهادن عاقبت جان نیز بر بالای دل

بدنامی و رسوایی‌ام مشهور عالم کرده است بدنامم و بدنام او^۳، رسوایم و رسوای دل

مجنون صفت با وحشیان انس است در صحرا مرا تا آهوی مردم کُشش جا کرده در صحرای دل

یک‌ره به سوی خویش خوان، وز وصل تسکینیش ده «ارشد» که طوفان می‌کند هر لحظه از غوغای دل

چون می‌شدم مجنون صفت رسوا و از لیلی جدا یا لیتنی لَم اَتَّخِذْ لیلی خَلِیلاً فی البِدا

در ظلمت آباد جهان، ای دل! چه گمراهی چنین ساقی به نور جام می افروخت مصباح هدا

عمری است کز جور فلک خالی است دستم از درم ای می‌فروش پُر کرم! جامی بده بهر خدا

چون از خیال سرخوشی تیغ سیاست برکشی تا عاشقان خود کُشی باری ز من کن ابتدا

«ارشد» طلب کن تا توان، ارشاد از پیر مغان وَالله قَطُّ لَم تَجِدْ مِثْلَه وَلِیَا مُرْشِدا

۲) جمالا کازرونی

سید جمال‌الدین کازرونی متخلص به «جمالا» از شاعران قرن دهم و اوایل یازدهم هجری

است.^۴ وی از علما و فضلا هم محسوب می‌شد (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۷؛ ملک‌شاه‌حسین،

خیرالبیان (خطی): ۲۸۶؛ واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۵۲۷؛ بهوپالی، ۱۳۹۰: ۲۷۶/۱. وی سال‌ها در شیراز به تحصیل علوم رسمی پرداخت. پس از آن به خدمت علی‌قلی‌خان - احتمالاً علی‌قلی‌بیگ شاملو (مقتول در ۹۹۷ق)، نایب‌السلطنه عباس میرزا و خانلرخان خراسان در عهد صفوی - رسید. مدتی مقیم دربار او بود و احسان و احترام فراوانی یافت؛ بدین ترتیب املاکی در ابرقو به دست آورد. اوقات خود را بیشتر در آن املاک یا در اردوی علی‌قلی‌خان به سر می‌برد. سید جمال‌الدین پس از مدتی به دیار خود بازگشت (ملک‌شاه حسین: همان‌جا). وی در سال ۱۰۱۱ق درگذشته است (حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۶۱۹).

تقی اوحدی بلیانی در شیراز به صحبت وی رسیده بود و این دو از جانب پدر با یکدیگر نسبتی داشته‌اند. اوحدی او را قصیده‌گوی خوبی می‌داند (اوحدی بلیانی: همان‌جا). بجز حدود سی بیت از یک قصیده جمالا که یافتن نمونه تقریباً کامل آن موضوع سخن ماست و پس از این بدان می‌پردازیم، نه بیت از غزلیات وی در تذکرها دیده می‌شود (نک: بهوپالی: همان‌جا؛ اوحدی بلیانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۷-۱۰۱۸؛ آفتاب‌رای، ۱۳۹۶: ۱۶۳/۱؛ واله داغستانی: همان‌جا؛ عظیم‌آبادی، ۱۹۸۱: ۳۴۴/۱؛ هاشمی سندیلوی، ۱۹۶۸-۱۹۹۴: ۶۰۳/۱).

ناگفته نماند که در چاپ اخیر تذکرة عرفات/العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۷۳) به اشتباه و بدون توجه به دیگر منابع، نام وی «امیر جلال‌الدین کازرونی» آمده است. در حالیکه همین مدخل در عرفات/العاشقین چاپ ناجی نصرآبادی (همان، ۱۳۸۸: ۱۰۱۷) «امیر جمال‌الدین کازرونی» است و هیچ کدام از مصححان نسخه‌بدلی ارائه نکرده‌اند. همچنین رکن‌زاده آدمیت (۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۱۱۴/۲ و ۱۲۴-۱۲۶) این جمال‌الدین کازرونی را سه شخصیت فرض کرده؛ پنج بیت قصیده‌ای را به یکی (جمالا) و بیست و یک بیت دیگر همان قصیده را به دیگری (جمال‌الدین) نسبت داده و یک بیت از غزلیات همین جمال‌الدین صاحب قصیده مزبور را که در عرفات/العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۸) آمده است، به جمال‌الدین دیگری منسوب می‌دارد. البته این پنج بیت در آن قصیده جمال‌الدین نیامده‌اند ولی باتوجه به وزن، قافیه و مضمون و همچنین آمدن دو بیت از آن پنج بیت جمالا در قصیده جمال‌الدین در عرفات/العاشقین (همان‌جا) کاملاً واضح است که این ابیات از قصیده‌ای واحدند. بنابراین باید گفت که دو جمال‌الدین کازرونی و همچنین جمالای کازرونی مطرح‌شده توسط رکن‌زاده آدمیت، یک نفرند.

قصیده مورد بحث به صورت مفصل‌تر در جنگ ۳۲۵۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی با

عنوان «جمال کازرانی»^۵ (ص ۴۷۵-۴۷۷) و با اختلافاتی نیز در تذکره خیرالبیان، نسخه شماره ۹۲۳ همان کتابخانه در «ذکر میر جمال الدین کازرونی» (ص ۲۸۶-۲۸۷) مندرج است که البته پیش از این چند بیت آن به صورت پراکنده در تذکره‌ها و منابع تاریخی دیگر نقل شده بود (نک: اوحدی بلبانی: همان‌جا؛ فسایی، ۱۳۸۸: ۱۴۴۵؛ داور، ۱۳۷۱: ۱۳۶-۱۳۷؛ سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۶۳؛ حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۶۱۹). شایان ذکر است که قائم‌مقام فراهانی قصیده‌ای به اقتضای این شعر سروده و چهار بیت از آن را تضمین کرده است (نک: فراهانی، بی‌تا: ۱۴۹-۱۵۶؛ حقایق‌نگار خورموجی، همان‌جا).

متن کامل این قصیده را با توجه به دو نسخه‌ای که در اختیار داشتیم، تصحیح کرده‌ایم که در زیر نقل می‌کنیم:

دردی که ز هجر توست بر جانم	جز وصل تو اش دوا نمی‌دانم
ای کرده به دست غم گرفتارم	وی ^۷ مانده به درد دل خروشانم
بی عارض تو چو شخص بی‌روحم	بی طلعت تو چو جسم بی‌جانم
بی‌روی تو گر ^۸ نفس زدم یک دم	بالله کز آن نفس پشیمانم
این یک دو نفس که مانده از عمرم	بازای که تا به پایت افشانم
ای آن که بریدی از من و کردی	از سنگدلی اسیر هجرانم
هم بر سر دوستی و پیوندم	هم بر سر عهد خویش و پیمانم
ناصح! به زبان چه می‌دهی پندم؟	کاین نشتر غم شکست در ^۹ جانم
ای آن که گران خریدی ام اول	وز ^{۱۰} دست بدادی آخر ارزانم
جز راه مودتت نمی‌پویم	بیرون ز محبتت نمی‌دانم
دانم که نباشد اندرین هجران	بیرون از مرگ هیچ ^{۱۱} درمانم
در دیده نماند آبم و زین پس	این آتش دل چگونه بنشانم؟ ^{۱۲}
بیمارتر از دو نرگس یارم	آشفته‌تر از دو زلف جانانم ^{۱۳}
از بس تلخی که بردم، ار کاوند ^{۱۴}	زهر آید جای خون ز شریانم
گویی تو که جای شیر می‌داده است	دایه همه زهر غم ز پستانم

اندر همه عمر خویشتن هرگز
 با آنکه گرفت غم در آغوشم
 از ملک عدم چو آمدم بیرون
 آن کس که بدین^{۱۶} جهان فرستادم
 محروم ز بوستان نُه‌چرخم
 راهی نبود به باغ فردوسم
 هر شام و سحر ز ناله چون جفدم
 در گردن دهر^{۱۸} آورم دستی
 شاید که مرا بود به رزم اندر
 من طفلم و چرخ پیر استادم
 از شعله آفتاب شمشیرم
 با شخص اجل چو در نبرد آیم
 از بس که نماند مردی‌ای^{۲۰} در کس
 زان رو که وفا ز کس نمی‌بینم
 با هر که ز درد خویشتن گفتم
 در بزم طرب اگر چه بی‌دستم
 دل‌داده و خسته و جگر خونم
 آواره کوی شادی و عیشم
 افکنده چرخ ناچوانمردم
 پیوسته به حال خویش گریانم
 آزرده روزگار ناله‌لم
 رنجیده از^{۲۴} این جهان پررنجم
 در حلم و وقار کوه الوندم

یک بار کسی ندید شادانم^{۱۵}
 با شادی دست درگریانم
 خونم همه آب بود و غم نانم
 نهاد جوی خوشی در انبانم
 تا در قفس چهار ارکانم
 تا بلبل مست این گلستانم
 تا آنکه در^{۱۷} این سرای ویرانم
 تا دامن از این جهان برافشانم
 هرچند که عاجز و پریشانم
 من کودک و این جهان دبستانم^{۱۹}
 از جوشن نُه‌سپهر خفتانم
 صحرای عدم کم است، می‌دانم
 از مردم دیده هم هراسانم^{۲۱}
 از مردم دیده هم گریزانم^{۲۲}
 دردی دیگر فزود بر جانم
 در مجلس غم هزاردستانم
 بیچاره و بی‌دل و پریشانم
 آماده محنت فراوانم
 دلخسته دهر نابسامانم
 همواره به درد خویش نالانم
 جان سوخته سپهر نادانم^{۲۳}
 دلخسته ز^{۲۵} جور چرخ گردانم
 در مهر و وفا هزارچندانم

در عالم جان بُدم سلیمانی
جامی بودم جهان‌نما و اکنون
آخر نه اسیر صحبت زاغم؟
چون با^{۲۷} خزقم همی به نظم اندر
گیرم که به فضل همچو مسعودم
بودم در شعر همچو خاقانی
از گوهر پاک ماه [و] خورشیدم
پنهان چو نهان نباشدم پیدا
بگرفت ز اهل خانقاهم دل
اسلام چو نیست در مسلمانان
پیش دل دوستان یکرنگم
دسازتر از هوای نوروزم
زین هم‌نفسان بی‌وفا آخر
گل بر سرشان فشاندم از عزت
از بس که چو تیر راسترو بودم

بی‌جرم کنون اسیر دیوانم
آیینۀ زنگ‌خورده را مانم
گیرم که چو بلبل خوش‌الحنانم
سودم چه از آنکه گوهر کانم؟^{۲۸}
آخر نه اسیر بند زندانم؟
ممدوحی اگر بُدی چو خاقانم
در پاکی ذات بحر عمّانم
پیداست چو آشکار^{۲۹} پنهانم
مش‌تاق کلیسیای رهبانم^{۳۰}
معذورم اگر به کوی گبرانم
در خاطر دشمنان نادانم
ناسازتر از شب زمستانم
بنگر که چه‌ها رسید بر جانم
پاداش به سر زدند سندانم^{۳۱}
چون تیر به پا خلید بیکانم

البته در این دو منبع به تمام ابیات این قصیده اشاره نشده و در برخی از منابع (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۷۴؛ فسایی، ۱۳۸۸: ۱۴۴۵؛ داور، ۱۳۷۱: ۱۳۶-۱۳۷؛ سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۶۳؛ حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۶۱۹) به چند بیت دیگر از آن برمی‌خوریم:

من واپس کاروان و پیش از من
رفتند برادران و خویشانم
می‌گفتم من که پیر کنعانم
مسکین من در میانه حیرانم
در گلخن غم کنون چو شیطانم
زین ورطۀ هولناک برهانم
گر از غم صد چو ماه کنعانم بود
دل با او رفت و جان ز دنبالش
در جنت عیش چون ملک بودم
یارب تو به فضل خوشتن باری

(۳) رفعت کازرونی

از نام کامل و شرح حال وی هیچ اطلاعی نیافتیم. در جنگ اشعاری که محمدخان دهدشتی گردآوری کرده (محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۴۳۶، برگ ۶۹)، دو غزل از وی دیده می‌شود. از آنجا که این جنگ، شامل اشعار برخی شاعران از دوره غزنوی تا اوایل قاجاریه است و با توجه به سبک اشعار منقول از رفعت، باید وی را از شاعران قرن دوازدهم هجری و یا اندکی پیش از آن دانست. این دو غزل را، که بخش‌هایی از آنها ناخوانا بود، در زیر می‌آوریم:

دل پریشان از خم زلفش به یک نظاره شد	عاقلان فکری که زنجیر جنونم پاره شد
از پی آرام طفل اشک بلبل در چمن	شاخ گل در هر نسیمی جنبش گهواره شد
بس که دیدم پیشتر ز اخلاص کیشان دشمنی	قطع امیدم ز مهر دوستان یکباره شد
خواب شیرین را نباشد فرس مخمل احتیاج	مَتکای کوهکن رگهای سنگ خاره شد
حلقه پیر مغان «رفعت» به گوش جان کشید	پیش از آن روزی که آدم قالبش [انگاره] شد

در مجلس ... هر شور و شری هست	... کباب دل و خون جگری هست
بیداد مکن ای صنم امروز که فردا	گر من نکنم از تو تلافی، دگری هست
دل در شکن زلف تو امروز نبینم	عمری است که ما را به کمند تو سری هست
در عقب زلفت چو نظر کرد منجم	گفتا که در این ماه نشان خطری هست
از آمدن قاصد و پیغام بگفتن	در زیر سر بی‌خبری‌ها خبری هست
«رفعت» نکشد همچو صدف محنت دریا	تا در کفش از گنج قناعت گهری هست

(۴) شیخ‌الحکماء کازرونی

میرزا محمدحسین بن علی محمد کازرونی از دانشمندان، شاعران و مبارزان مشروطه‌طلب قرون سیزدهم و چهاردهم هجری است. در شهر کازرون دیده به جهان گشود. تعلیمات اولیه‌ای مانند: صرف و نحو عربی، فارسی، فقه، اصول، طب، قرآن و برخی متون ادبی فارسی مانند: *گلستان* و *کلیله و دمنه* را نزد پدرش که از حکما و اطباء محله علیای کازرون بود، فراگرفت (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۴۸؛ یا حسینی، ۱۳۷۰: ۶).

پس از آن به نجف رفت و در آنجا فقه، اصول، فلسفه و دیگر علوم اسلامی رایج زمان را آموخت و از استادش میرزا محمدعلی رشتی چهاردهی اجازه گرفت. در اکثر علوم مخصوصاً

فلسفه و کلام و علم‌الادیان متبحر شد و ملقب به «شیخ‌الحکماء» و «ناظم‌الحکماء»^{۳۲} گشت. (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۴: ۶۲۳/۲؛ یاحسینی: همان‌جا؛ رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۳۷۶/۳). شیخ‌الحکما از اکابر علمای مقیم نجف اشرف به شمار می‌آمد (امینی، ۱۴۱۳: ۱۰۲۷/۳). وی در نهایت به بوشهر رفت و سال‌ها با برادرش، میرزا محمدجواد در آن شهر مقیم بود و زندگی خود را از راه طبابت می‌گذراند (یاحسینی: همان‌جا؛ رکن‌زاده آدمیت: همان‌جا).

محمدحسین همزمان با انقلاب مشروطیت (۱۳۲۴ق) به همراه برادرش محمدجواد در این راه به مبارزه برخاست و همچنین «انجمن اتحاد اسلام» را تأسیس کرد. این انجمن در حفظ و بسج نیروهای انقلابی و هوادار مشروطیت در بوشهر نقش مهمی برعهده داشت. شیخ‌الحکماء حتی به جزیره هنگام تبعید شد. اما در آنجا نیز دست از مبارزه برنداشت و از طریق نامه‌نگاری با محافل مخفی انقلابی در بوشهر ارتباط داشت. همچنین انجمن اتحاد اسلام به رهبری وی در دوران استبداد صغیر به یاری مبارزان آذربایجانی پرداختند. مردم به پاس مجاهدات و مبارزاتش در دوران انقلاب مشروطیت، به او لقب «سرباز اسلام» دادند. از تکاپوهای سیاسی وی بعد از انقلاب مشروطه تا هنگام مرگ، کمتر آگاهی داریم. احتمال دارد وی از آن پس در مسائل سیاسی کمتر دخالت کرده و بیشتر به مسائل علمی و تحقیقی مشغول بوده است (یاحسینی: همان‌جا). آقابزرگ تهرانی (۱۴۰۴: ۶۲۴/۲) می‌نویسد که او در سال‌های پیش از وفاتش، به وظایف شرعی و سایر تکالیف نیز می‌پرداخت.

البته کنسولگری انگلستان در بوشهر گزارش داده که در آوریل ۱۹۰۹م (ربیع‌الاول ۱۳۲۷ق) ناسیونالیست‌ها استشهادنامه‌ای را جهت امضا به روحانیون محلی ارائه نمودند که بر مبنای آن تفنگچی‌ها تنها برای اعاده حکومت مشروطه و نه برای انگیزه‌های شخصی یا ایجاد اغتشاش به بوشهر گسیل شده‌اند. حامل این استشهادنامه، شیخ‌الحکما بود و قصد داشت آن را به امضای روحانیون برساند (نک: کنسولگری انگلستان در بوشهر، ۱۳۸۶: ۱۶۳).

گویا شیخ‌الحکمای کازرونی مجدداً سفری به نجف داشته و به سال ۱۳۳۱ق ساکن این شهر بوده است. زیرا در تلگرافی مربوط به این سال با اشاره به سکونتش در نجف، از مسئولان درخواست می‌کند که اموال بستگان خود را که در فتنه کازرون غارت شده، به آنها برگردانند (نک: رنجبر، ۱۳۸۹: ۲۵۴-۲۵۵).

میرزا محمدحسین شیخ‌الحکماء سرانجام در سال ۱۳۳۴ق از دنیا رفت و در بوشهر به خاک سپرده شد (یاحسینی: همان‌جا؛ رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۳۷۶/۳-۳۷۷؛ امینی: همان‌جا).

شیخ‌الحکماء کازرونی چندین کتاب تألیف کرده بود. پس از وفاتش این آثار نزد برادرش میرزا محمدجواد نگهداری می‌شدند (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۲/۲۱۹، ۲۴/۴-۵ و ۳۹). اما متأسفانه سرنوشت هیچیک از آنان اکنون مشخص نیست. از جمله: ۱. *ملکوت‌السما فی رد‌النصاری*: که میرزا محمدعلی رشتی و حیرالبهود بر آن تقریظ نوشته‌اند، ۲. *ناسخ‌الآثار*: در تاریخ بندر بوشهر به فارسی که در آن بسیار از آنچه در *فارستانه ناصری* آمده، انتقاد کرده است، ۳. *رساله در نبض*، ۴. کتابی قطور در تاریخ و جغرافیای شهر کازرون که به سبک *فارستانه ناصری* و آثار عجم نوشته و تصاویر زیادی در آن نقاشی کرده بود. ۵. *دیوان‌اشعار* که در حدود دو هزار بیت داشته است (امین، ۱۴۰۳: ۹/۳۳۳؛ رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۳/۳۷۶؛ آقابزرگ تهرانی، همان‌جا).

این مطالب اهم اطلاعاتی است که پیش از این از شیخ‌الحکماء در دست داشته‌ایم. اما در نسخه *مشوئش‌نامه* از تألیفات سدیدالسلطنه که به شماره ۹۴۴۳ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، شرحی از احوال شیخ‌الحکماء دیده می‌شود که خود وی به سال ۱۳۱۳ق. نوشته است. همچنین در این منبع چند شعر از او نقل شده است. درحالی‌که تاکنون شعری از او در دست نبود. وی در این اشعار «شیخ» تخلص می‌کند. سدیدالسلطنه در سفرنامه خود نیز (۱۳۶۲: ۳۴۸) از ملاقات با شیخ‌الحکماء در شهر بوشهر سخن می‌گوید. اینک آنچه را که در *مشوئش‌نامه* (ص ۱۱۴-۱۱۷) آمده است^{۳۳} و اطلاعات و اشعار تازه‌ای از شیخ‌الحکماء را دربردارد، نقل می‌کنیم:

«**شیخ کازرونی**: هو میرزا محمدحسین شیخ‌الحکما. شرح حال آن جناب در سال هزار و سیصد و سی و سه خود مرقوم فرموده‌اند و در ذیل نگاشته می‌شود:
 اقل‌الحاج شیخ‌الحکما و الحاج محمدجواد حکیم ولدان مرحوم جنت‌مکان حکیم علی‌محمد کازرونی طاب‌ثراه است که حکیم علی‌محمد بن حکیم حسین بن حکیم علی ابی‌کمال‌الدین ابوالخیر مصلح کازرونی باشد، پدر قطب‌الدین محمود مشهور به «علامه شیرازی»^{۳۴} چنانچه شرح حال خود در شرح کلیات قانون، آن مرحوم نوشته و مرحوم میرزا حسن فسایی در تاریخ فارس بدین قرار مرقوم داشته: «علامه علی‌الاطلاق، اعلم علماء زمان بالاتفاق، مولانا قطب‌الدین محمود علامه شیرازی پسر مولانا مصلح کازرونی است.»

خلاصه، اقل‌الحاج که در کازرون متولد و در سال یکهزار و دویست و نود و سه در خدمت پدر بزرگوار خود به بوشهر آمده، پس از تحصیل مقدمات خدمت علامه فهام، فاتح معضلات

التَّغْلِيهِ، شيخ محمد آل عصفور تحصیل نموده، پس از آن خدمت جامع‌الفروع و الاصول، حاوی المعقول و المنقول، سید سلیمان صدرالاسلام تحصیل نموده. پس از تحصیل دوره فقه و اصول و علم طب به نجف اشرف مشرف و درک فیوضات ملجأ الانام، حجّة الاسلام، قدوة المرسلین و صوة المحدثین، عالم دقایق صحیحه و ناشر حقایق شرعیّه، آقا میرزا محمدعلی رشتی سلمه الله تعالی نموده، دوره فقه و اصول و حکمت و هیئت اکتساب و خدمت منجم‌باشی علم نجوم و به جهت علم تشریح آقا میرزا عبدالکریم سنگلچی ملاقات نموده. پس از تحصیل آداب شریعت، نوری در دل و شوری در سر یافته و به واسطه جذبه‌ای از جذبات در طریق طریقت آمده، فارس میدان حقیقت گردید و خدمت بسیاری از مرشدین طریقت رسیده یا اینکه استفاضه فیض خدمت تاجدار اقلیم فقر و غنا، زبدة السالکین و قطب العارفين نموده، پس از آن از ریاضی به ریاضت پرداخته، در آمد و شد بر خود بسته، گوشه انزوا عزلت ساخته، تا اینکه از مرحمت دادار و کرم و خشور و تفضل ولی الله به گوش هوش آنچه باید برسد رسید و حتی تقول لشیء کُن فیکون از مرحمت ایشان بدید. ولی کتب مؤلفه و مصنفه این فقیر بدین قرار است:

۱. مفاتیح‌الحکم؛ ۲. کنز‌القربة فی کشفیات قدیم و جدید؛ ۳. ناسخ‌الآثار؛ ۴. نزالفریده فی الادویة الجديدة؛ ۵. انوار‌الهدایة فی اثبات الولاية؛ ۶. قانون‌التمدنیة؛ ۷. مفتاح‌الفتوح فی طیور و تکلم الروح؛ ۸. ملکوت‌السما رداً علی النصارى؛ ۹. دیوان‌العرفا من کلمة ۳۵ حکما؛ ۱۰. قانون‌الرمّل؛ ۱۱. مثنوی شیخ‌الحکما و چند مجلد دیگر که هنوز مسمی نشده.

به سر و زلف تو ای جان که دلم پر ز غم است
همچو آهو بگریزی، ز برم زود روی
مرغ دل صید نمودی که بُدش کعبه مکان
عشقِ حُسنَت به دلم آمده، بنگر که چه‌سان
دل شده مایل رخساره و آن زلف شکنج
ممکن! کی خردت پی ببرد بحر عمیق؟
«شیخ» بیچاره مصاحب شده با اهل نفاق

ایضاً

دل من چون ببری تو به گروگان نمک
حُسن رویت نگرم چون که بود کان نمک

روی ماه تو ببرده است ز حوری رونق
 لعل شیرین تو در جان من انداخته شور
 بهر ایجاز به^{۳۶} من گفت نفخت فیها
 قلب خود پاک نما، سالک این راه بشو
 تو بیمای طریق و ره حق جویا شو
 مه روی تو گرو برده ز خورشید فلک
 شور در جان من افتاده از آن کان نمک
 من به آن نفخه شدم قبله و مسجود ملک
 تا که چون زر به در آیی ز خلاص ز محک (?)
 که تو چون «شیخ» شوی ز اهل یقین بی شک

شیخ برگو وصف عقل و نفس کل
 بلبان برگو که وقت شادی است
 قصه معشوق برگو، زن دهل
 دل بود شیراز و جان بغدادی است

پس به اشتر بار ایمان کن تو باز
 صبح تا شب می‌نمایی هروله
 تا شود کوتاه این راه دراز
 تا بینی تو نخستین مرحله

اصطلاحات مرا برخوان ببین
 چون کنی اثبات صد یکتا بود
 مولوی چون می سخن کرده چنین؟
 ور نمایی نفی مر او الّا بود
 تو در آن اثبات وحدت می‌کنی
 در اسامی و صور بنمود رو
 کنت کتراً مخفياً فرمود هو

ایضاً

گه شدی بدر و گهی گشتی هلال
 گه بیاضی را حجاب زرده کرد
 گه عظمت ظاهر آمد، گه جلال
 جان پاک مرغکان در پرده کرد

ایضاً

رو حدیث احمد مرسل بخوان
 موتوا قبل أن تموتوا امر دان»

(۵) نوبهار کازرونی

میرزا علی اکبر نوبهار کازرونی از شاعران قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. در

مَشْوَش نامه اثر سدیدالسلطنه (ص ۶۴) درباره‌ی وی می‌خوانیم:

«نوبهار کازرونی: از عرفا و در بوشهر مقیم و سال‌ها نگارنده را انیس و ندیم بودند. تقریباً در سال ۱۳۱۰ در بوشهر درگذشتند. دیوانشان را نگارنده مدون نمود. تقریباً دوهزار بیت شود و نوبهار را نام، میرزا علی‌اکبر است. ما که امروز فقیریم و تو شاه عجبی چه شود گر کنی از لطف نگاه عجبی؟» هیچ منبع دیگری درباره‌ی این شاعر و شعرش پیدا نشد.

۶ جنونی کرایبی کازرونی

ملاً احمد (یارمحمد شریف) متخلص به «جنونی»، شاعر قرن یازدهم هجری است. اصلش از کرایبی کهگیلویه^{۳۷} بوده، اما در کازرون می‌زیسته و البته بسیار به سیاحت می‌پرداخته است. وفاتش را به سال ۱۰۹۴ق نوشته‌اند (نصرآبادی، ۸۰۳:۱۳۷۸-۸۰۴). جنونی از هر نوع شعری داشته که در آنها شوریدگی و جنون ظاهر بوده است (همان‌جا). دیوانی از وی در دست نیست و تنها سه بیت از او در تذکره نصرآبادی (همان‌جا) دیده می‌شود.

در جنگ احمد لاریجانی حسینی شهرستانی (تألیف ۱۱۹۴ق)، نسخه ۱۳۴۷۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (گ ۴پ) غزلی از او نقل شده است:

پریشان خاطر ام‌روز پنداری غمی دارم	به زلفی بسته‌ام دل، روزگار درهمی دارم
دل پردرد و رنگ زرد و چشم پُرنمی دارم	چه پنهان دارم از کس؟ عاشقی چون روز در رویم
مگر من از کسی در عاشقی پای کمی دارم؟	ز مجنون نیستم کم ور فنون عشق ... (؟) ^{۳۸}
چو دام افتاده صیدی و به‌نرم با خود رمی (؟) دارم	طپیده دلاز برم (؟) ترسیده‌ام از مارگیسویی
چه غم چون غم انیسی مهربانی همدمی دارم؟	ز پهلوی دل زارم زمانی برنمی‌خیزد
ز حق نتوان گذشتن، سخت عهد محکمی دارم	سرم گر می‌رود هم بر سر پیمان خود هستم
سپه‌پوشم به مرگ بی‌کسی‌ها ماتمی دارم	به روز تیره‌بختی‌های خود امروز می‌گیریم
اگر دیوانه‌ام اما عجایب عالمی دارم	دم گرم جنون آخر مرا رسوای عالم کرد
مربید عشقم اما مرشد صاحب‌دلی دارم	«جنونی» عالم دیوانگی خوش‌عالمی بوده است

۷ جعفری کازرونی

در همان جنگ احمد لاریجانی حسینی شهرستانی سه غزل با عنوان «من جعفری کازرانی» دیده می‌شود (گ ۹پ و ۱۰ر). از این شاعر هیچ اطلاعی در دست نداریم. البته غزل نخست به

مطلع:

آمد شبیم به بالین سرمست و لابلالی دست از نگار پُرگل، چشم از خمار خالی
 از مولانا نوعی خوششانی است و در پایان غزل، تخلص «نوعی» هم ذکر شده است (نک:
 نوعی خوششانی، ۱۳۷۴: ۲۳۲-۲۳۳). اما دو غزل بعدی با عناوین «له نور الله مضجعه» و «له نور
 الله مرقد» به جعفری کازرونی اختصاص دارد و در بیت مقطعی هم تخلص «جعفری» آمده
 است. براساس سبک این دو غزل و همچنین سال تألیف جنگ، می‌توان گفت که جعفری
 کازرونی در قرن دوازدهم و یا قبل از آن می‌زیسته است:

و له نور الله مضجعه

برافکن برقع و بنیاد دیر و کعبه ویران کن	جهان را تا ابد فارغ ز ننگ کفر و ایمان کن
شدم خاک و هنوزم حسرت زلف تو می‌سوزد	به خاکم بگذر و از جلوه کار آب حیوان کن
پس از مردن مزین از پهلوی من خاک را آتش	چو هندو شست‌وشوی من در آتشیگاه گبران کن
اگر خواهی که ره یابی دلا در کعبه وصلش	ز هر آلاشی چون مرده خود را پاک دامان کن
مبادا «جعفری» ار گریه‌ای گیرد ملال او را	به خاشاک مژه در دیده دایم ضبط طوفان کن

و له نور الله مرقد

به مژگان تا به کی گل اشک سوزان را نگه دارد؟	به مشت خار و خس چون پیش طوفان را نگه دارد؟
چنان آلوده‌دامانم که بر خاکم پس از مردن	صبا گر بگذرد از ننگ دامان را نگه دارد
به یک سو نه ز عارض زلف را تا در بغل گردون	ز خجلت تا ابد خورشید تابان را نگه دارد
سر آن بیدلی گردم که در شب‌های تنهایی	بسوزد همچو شمع و در لب افغان را نگه دارد
وبال عمر من شد «جعفری» اشعار و دانستم	که دوران در قفس مرغ خوش‌الحان را نگه دارد

۸) خطیب کازرونی

از زندگانی این خطیب کازرونی جز بیتی که در تذکره مجالس‌النفائس (مربوط به شاعران قرن
 نهم هجری) به او منسوب است، هیچ اطلاعاتی در دست نیست و از آنجا که خطیبان کازرون،
 یک طبقه اجتماعی بوده‌اند^{۳۹}، نمی‌توان به یقین آن بیت را به یکی از خطیبان شناخته‌شده این
 شهر نسبت داد^{۴۰}. بیتی که خطیب کازرونی سروده و در تعریف دزدی است، چنین است:

کرده آهن‌ربای فرش سرای تا برد نعل کفش را از پای (میرعلیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۳۹۸)

اما در جنگ زلیوفاف^{۴۱} (نسخه ۱۳۰۹۲ کتابخانه مجلس، گ ۴۸ ر و پ) قصیده کوتاهی از او
 در مدح سلطان ابراهیم میرزا تیموری (حک: ۸۱۷-۸۳۸ق) دیده می‌شود و همچنین مشخص

می‌گردد که وی ملقب به «شیخ کبیر» نیز بوده است:

خطیب شیخ کبیر کازرونی راست

تا بود هفت چرخ و چار ارکان	باد پاینده پادشاه جهان
شاه عادل دل مؤید ید	خسرو تاج‌بخش ملک‌ستان
دو جهان با شکوه همّت او	همچو کاهی به نزد کوهی دان
شده مأمور او قضا و قدر	گشته فرمانبرش زمین و زمان
دست جودش مفتوح‌الابواب	ابر لطفش مفوض‌الاحسان
گردد این شام دامنش پر خون	شود آن صبح تازه و خندان
خسرو! چون تو داوری هرگز	کس نبیند به صد هزار قران
بگذر از قصه ملوک کهن	کی توانند بود چون تو کسان؟
بر درت صد هزار حاتم طی	از عطایست نواله‌ای جویان
قرص خورشید از سپهر بلند	همچو نانی تو راست بر سر خوان
تا مگر او فتد به چو گانت	گوی ما هست در فلک غلطان
ادهم شب کمین جنیبت توست	وز مه نو نهاده داغ بر آن
پادشاهها! به دور معدلت	نبود کس چو بنده بی‌سامان
همه روزم اسیر لشکر غم	همچو عشاق در شب هجران
نیست بر سر به غیر چشم مرا	کاو بر احوال من شود گریان
گرچه باشم به راستی چون تیر	می‌کشندم به زور همچو کمان
از جنابت امید می‌دارم	که به حالم شوی دمی نگران
تا شوی با بتان چین همدم	تا کنند آفتاب و ماه قران
در جهان شاد باش و خرم زی	که جهانی است بر ^{۴۲} رخت خندان

نتیجه‌گیری

تذکره‌ها و جنگ‌های خطی بسیاری وجود دارند که هنوز به حلیه طبع آراسته نشده‌اند. با استفاده

از این گونه متون می‌توان اطلاعات بسیار ارزشمند و جدیدی از شاعران و نویسندگان گمنام و یا مشهور ادب فارسی به دست آورد؛ اطلاعاتی که در هیچیک از تحقیقات ادبی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. در این مقاله با استفاده از چهار جُنگ (۳۲۵۸، ۹۴۳۶، ۱۳۴۷۲ و ۱۳۰۹۲ کتابخانه مجلس) و یک تذکره (مشوُش‌نامه، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) به نقل اشعار نویافته و همچنین آگاهی‌های تازه‌ای درباره زندگی هشت شاعر منتسب به کازرون - یکی از مهمترین مناطق ادیب‌پرور فارس - پرداختیم.

یادداشت‌ها

۱. آقابزرگ در الذریعه (۱۴۰۳: ۶۷/۹-۶۸) دیوانی به این ارشد شیرازی نسبت داده شده؛ علاوه بر این ذکر می‌کند که نام وی ارشد کازرونی هم آمده است. دکتر طاووسی در یکی بودن این دو نام تردید دارد (داور، ۱۳۷۱: ۵۵).
۲. البته یکی از این پنج بیت، یعنی:
جایی رسیده حال دل می‌پرست ما کاین زاهدان به توبه نگیرند دست ما
را به برادرش، رشیدالدین احمد کازرونی هم نسبت داده‌اند (نک: اوحدی بلیانی، ۱۵۷۳: ۱۳۸۹؛ آرزو، ۱۳۸۳-۱۳۸۵: ۴۶۰/۲؛ ایمان، ۱۳۸۶: ۲۸۹؛ هاشمی سندیلوی، ۱۹۶۸-۱۹۹۴: ۲/۲۴۳).
۳. در متن: بدنام از عشق بتان، ولی در هامش تصحیح شده است.
۴. صدرالسادات تخلص وی را «جمالی» می‌آورد (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۶۳).
۵. از معروف‌ترین نظریات درباره وجه تسمیه کازرون این است که در اصل نام این شهر «گازران» بوده است. سلامی کازرونی (۱۳۸۱: ۴۰) در این باره می‌نویسد: «کازرون در اصل کوه‌زنان بوده و گازران به کاف فارسی. وجه تسمیه کوه‌زنان گفته‌اند: کوهستان آن زریبز بوده و گازرات نیز گفته‌اند، چه، دوازده‌هزار گازر از آنجا برخاسته است». بر این اساس، «گازران» به‌مرور به «کازران» و «کازرون» تبدیل شده است.
۶. گویا این نسخه در اختیار مرحوم رکن‌زاده آدمیت هم قرار داشته. اما تنها بیست و یک بیت از این قصیده را (از پنجاه و یک بیت) ذیل ترجمه احوال او، با سهوهایی در خواندن نسخه، نقل کرده است (نک: رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۱۲۵/۲-۱۲۶).
۷. جنگ: ای
۸. جنگ: یک
۹. جنگ: بر
۱۰. جنگ: از
۱۱. جنگ: نیز
۱۲. خیرالبیان: آشفته‌تر از دو زلف جانانم
۱۳. خیرالبیان این بیت را ندارد. ترتیب و محل قرار گرفتن ابیاتی که تنها در یک نسخه آمده است، دقیقاً مشخص نیست.

۱۴. خیرالبیان: از کاوند؛ جنگ: از کارلم (!؟). تصحیح قیاسی و با توجه به عرفات‌المعاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۷۴) است.
۱۵. خیرالبیان این بیت را ندارد.
۱۶. خیرالبیان: در این
۱۷. جنگ: به ناله چون جغدم / تا اینکه از ...
۱۸. جنگ: زهره
۱۹. این بیت تنها در خیرالبیان و پیش از بیت قبل آمده است. پس از این بیت، در خیرالبیان ابیات ۳۲ تا ۳۷ («دلداده و خسته ...» تا «رنجیده از این ...» دیده می‌شود).
۲۰. خیرالبیان: مردمی
۲۱. در جنگ این بیت پیش از بیت قبل آمده است.
۲۲. این بیت تنها در خیرالبیان آمده است.
۲۳. خیرالبیان: دورانم
۲۴. خیرالبیان: - از
۲۵. خیرالبیان: - ز
۲۶. خیرالبیان: - و
۲۷. جنگ: تا
۲۸. در خیرالبیان این بیت و دو بیت بعد در مقطع آمده‌اند.
۲۹. خیرالبیان: چه آشکار و
۳۰. خیرالبیان: درمانم
۳۱. خیرالبیان: رندانم
۳۲. لقب برادر وی - میرزا محمدجواد - نیز «ناظم‌الحکماء» بوده است (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۳۷-۱۳۴۰: ۳۷۶/۳).
۳۳. گویا این مطلب منقول از کتاب ناسخ‌الآثار شیخ‌الحکماء است که تا چندی پیش در اختیار خاندان وی (حکمت) در شیراز بوده است (از توضیحات محقق فاضل، عمادالدین شیخ‌الحکمایی به نگارنده این سطور).
۳۴. این نسب‌نامه اشتباه می‌نماید و حداقل واسطه‌هایش ناقص است.
۳۵. نسخه: کلمح
۳۶. نسخه: چه (چو؟)
۳۷. «کرای یکی از احشامات قدیمه جاک کوه‌گیلویه است که آبی ایشان از زمان نفر اسلام به بلاد ایران از شام آمدند.» (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۸۰۳/۲).
۳۸. در نسخه محو شده است؛ «در فنون عشق‌بازی‌ها»؟.
۳۹. مانند خلفای شیخ ابواسحق کازرونی: خطیب ابوالقاسم عبدالکریم و بعد از او خطیب ابوسعید و پس از او خطیب ابوبکر محمد بن عبدالکریم... (محمود بن عثمان، ۱۳۵۸: ۳۸۲-۳۸۳).
۴۰. می‌توان احتمال داد که این خطیب همان خطیب ابوالفضل کازرونی، متولد اواسط سده نهم قمری و درگذشته

در حدود سال ۹۳۰ تا ۹۴۳ قی باشد. وی در علوم عقلی شاگرد جلال‌الدین دوانی بود. در اوایل قرن دهم در عهد محمودشاه اول، حاکم گجرات معروف به «بیگره» (حک: ۸۶۳ - ۹۱۷ ق) به هند سفر کرد و در احمدآباد گجرات اقامت گزید. وی در آنجا به نشر و گسترش مکتب فلسفی و کلامی فارسی و تدریس آثار فلسفی مآلاً جلال دوانی پرداخت. او شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله می‌توان شیخ مبارک ناگوری پدر ابوالفضل علامی را نام برد. *حاشیة تفسیر بیضاوی*، *حاشیة شرح مواقف*، *شرح ارشاد و الرسالة القلمیة* از آثار اوست (نک: رحمان علی، ۱۹۱۴: ۱۳۵، ۱۷۴ و ۲۵۰؛ حاجی خلیفه، ۱۳۴۱: ۱۸۹/۱؛ شطاری، ۱۹۹۴: ۲۵۱؛ بخاری، ۱۳۹۶: ۱۲۱؛ صفا، ۱۳۷۲: ۲۱۸/۳ و ۸۴۰/۵ و ۱۶۹۸؛ فسایی، ۱۳۸۸: ۱۴۴۰؛ سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۴۴؛ حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۸۱).

۴۱. علی صفری آق قلعه معرفتی مستوفایی از این جنگ ارائه داده است (نک: صفری آق قلعه، ۱۳۹۱: ۳۴۷-۴۰۴). صفحات این جنگ با الطاف دوست فاضل، دکتر جواد بشری به‌دستم رسید که در اینجا نیز از او تشکر می‌کنم.

۴۲. بالاتر از «بر»، «در» هم نوشته شده است.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی‌بیگ، ۱۳۸۸، *آتشکده*، نیمه دوم، به‌تصحیح میرهاشم محدث، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان، ۱۳۸۳-۱۳۸۵، *مجمع‌انفایس*، به کوشش دکتر زینب‌النساء علی‌خان، دکتر مهر نورمحمدخان و دکتر محمد سرفراز ظفر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- آفتاب‌رای لکنهوی، ۱۳۹۶ ق، *ریاض‌العارفین*، به‌تصحیح و مقدمه سید حسام‌الدین راشدی، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ ق، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، چاپ دوم، بیروت: دارالاضواء.
- _____، ۱۴۰۴ ق، *طبقات اعلام الشیعه (نقیباء البشر فی القرن الرابع عشر)*، به کوشش سید عبدالعزیز طباطبایی، چاپ دوم، مشهد: دارالمرتضی للنشر.
- امین، سید محسن، ۱۴۰۳ ق، *اعیان‌الشیعه*، حقیقه و اخرجه حسن الامین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- امین‌احمد رازی، ۱۳۷۸، *هفت‌اقلیم*، تصحیح، تعلیقات و حواشی سید محمدرضا طاهری «حسرت»، تهران: سروش.
- امینی، محمدهادی، ۱۴۱۳ ق، *معجم رجال‌الفکر و الأدب فی النجف خلال ألف عام*، چاپ دوم، بی‌جا: بی‌نا.
- اوحدی‌بلیانی، تقی، ۱۳۸۸، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- _____، ۱۳۸۹، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: میراث‌مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ایمان، رحم‌علی‌خان، ۱۳۸۶، *منتخب‌اللطایف*، تصحیح و توضیح حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران: طهوری.
- بخاری، سید باقر بن سید عثمان، ۱۳۹۶ ق، *جواهر‌الاولیاء*، به‌تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر غلام سرور، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

- بهویالی، محمدعلی‌خان، ۱۳۹۰، *صبح گلشن*، مقدمه، تصحیح، تکمیل و تحشیه مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: اوستا فراهانی.
- جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم، ۱۳۲۸، *شدالازار فی حطالازار عن زوار المنزار*، به تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: بی‌نا (چاپخانه مجلس).
- حاجی خلیفه، مصطفی، ۱۳۴۱ق، *کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، استانبول: بی‌نا.
- حقایق‌نگار خورموجی، جعفرخان، ۱۳۸۰، *نزهت‌الاحبار*، تصحیح و تحقیق سید علی آل‌داود، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و سازمان چاپ و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خوشگو، بندرا بن داس، ۱۳۸۹، *سفینه خوشگو*، دفتر دوم، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر، کتابخانه، تهران: موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- داور، شیخ مفید، ۱۳۷۱، *مرآت‌الفصاحه*، با تصحیح و تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاووسی، شیراز: شیراز.
- دهدشتی، محمدخان، جنگ، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۴۳۶.
- رازی، شمس‌قیس، ۱۳۸۷، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به تصحیح علامه قزوینی و محمدتقی مدرس رضوی، تهران: زوار.
- رحمان علی صاحب، ۱۹۱۴م، *تذکره علمای هند*، لکهنو: بی‌نا.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، ۱۳۳۷-۱۳۴۰، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، تهران: کتابفروشی‌های اسلامی و خیام.
- رنجبر، محمدعلی، ۱۳۸۹، *فارس از مشروطیت تا جنگ جهانی اول*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی، *سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیرالطریق)*، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، مشهد: به‌نشر، ۱۳۶۲.
- _____، *مشوئ‌نامه*، نسخه خطی به شماره ۹۴۴۳ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- سلامی کازرونی، صدرالسادات، ۱۳۸۱، *آثارالرضا*، پژوهش زهرا خوش‌بویی و موسی مطهری‌زاده، تهران: کازرونیه.
- شطاری، محمد غوثی، ۱۹۹۴م، *گلزار ابرار*، به کوشش محمد زکی، پتنه: بی‌نا.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین، ۱۳۴۳، *روز روشن*، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: کتابخانه رازی.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۲، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- صفری آق‌قلعه، علی، ۱۳۹۱، «جنگ زیلوفاف»، *نذر عارف (جشن‌نامه دکتر عارف نوشاهی)*، به خواستاری سعید شفیعیون و بهروز ایمانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عظیم‌آبادی، حسینقلی، ۱۹۸۱م، *نشر عشق*، با تصحیح و مقدمه اصغر جانفدا، دوشنبه: دانش.
- فسایی، میرزا حسن، ۱۳۸۸، *فارس‌نامه ناصری*، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- قائم‌مقام فراهانی، ابوالقاسم، بی‌تا، *دیوان شعر قائم‌مقام*، ضمیمه سال دهم مجله ارمنان، مطبوعه برادران باقرزاده.

- کنسولگری انگلستان در بوشهر، ۱۳۸۶، مشروطیت جنوب ایران به گزارش بالیوز بریتانیا در بوشهر، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بوشهر: بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر.
- لاریجانی حسینی شهرستانی، احمد، جنگ، نسخه خطی ۱۳۴۷۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- محمود بن عثمان، ۱۳۵۸، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی.
- ملک‌شاه حسین سیستانی، خیرالبیان، نسخه خطی شماره ۹۲۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی مورخ ۱۰۸۷.
- میرعلیشیر نوایی، ۱۳۶۳، مجالس التفائس، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ دوم، تهران: منوچهری.
- ناشناس، جنگ زیلوفاف، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۳۰۹۲.
- _____، جنگ، نسخه خطی شماره ۳۲۵۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- نصرآبادی، محمدطاهر، ۱۳۷۸، تذکره نصرآبادی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نوعی خوشانی، ملا محمدرضا، ۱۳۷۴، دیوان مولانا نوعی خوشانی، گردآوری و تصحیح امیرحسین ذاکرزاده، تهران: ما.
- هاشمی سندیلوی، شیخ احمدعلی خان، ۱۹۶۸-۱۹۹۴م، مخزن الغرائب، به اهتمام دکتر محمد باقر، لاهور: دانشگاه پنجاب و اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فرهنگی ایران و پاکستان.
- واله داغستانی، علیقلی، ۱۳۸۴، ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- یاحسینی، سید قاسم، ۱۳۷۰، ۱۵ آبان، «ناظم‌الحکماء: فیلسوف و متکلم فراموش شده بوشهری»، کیهان، تهران.